

کودک ۲



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی
www.roshdmag.ir

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی پیش‌دستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی
دوره‌ی بیست و هفتم • شماره‌ی پی‌در پی ۲۱۹ • سال ۱۳۹۹ • ۱۶ صفحه • ۲۹۰۰۰ ریال



بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على محمد و آل محمد

رشد کودک



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد کودک • شماره‌ی ۲

ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
ویژه‌ی پیش‌دبستانی و دانش‌آموزان پایه‌ی اول ابتدایی

دوره‌ی بیست و هفتم • سال ۱۳۹۹ • شماره‌ی بی‌درپی ۲۱۹

مدیر مسئول: محمد ابراهیم محمدی

سرمدیر: مهری ماهوتی

مدیر داخلی: مریم سعیدخواه

شورای برنامه‌ریزی: مهری ماهوتی (سرمدیر)، مریم

اسلامی (کارشناس شعر)، مجید راستی (کارشناس قصه)

ناظر هنری: کوروش پارسا نژاد

طراح گرافیک: روشنک فتحی

ویراستار: روشنک بهاریان نیکو

نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، شماره‌ی ۲۶۸

دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

صندوق پستی: ۶۵۸۸-۱۵۸۷۵، تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۰

خوانندگان رشد شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را

به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲، دورنگار: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

رایانامه: Koodak@roshdmag.ir

وبگاه: www.roshdmag.ir

چاپ و توزیع: شرکت اُفت

۱ اولین نامه

۲ شعر

۴ کی بوق زد؟

۶ تپلی‌ترین گندم‌ها

۷ فرش عنکبوتی

۸ روز شمار

۹ قوقول خان

۱۰ با صدای بلند می‌گوییم!

۱۲ ماهی خال‌خالی

۱۳ بازی، سرگرمی

۱۴ خیال‌های رنگی رنگی

۱۵ کاکلی

۱۶ مداد پهلوان

تصویر روی جلد: مرثی رخصت پناه

تصویر سرکلیشه‌ها: میثم موسوی

تصویر صفحه‌ی فهرست: سولماز جوشقانی

صدا: سمیه انوری زاده، احسان مهرجو

بعضی از مطالب مجله به صورت صوتی یا تصویری در دسترس شماست. کافی است تصویر QR-code را با گوشی هوشمندتان بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم افزار رایگان مانند QR code reader یا QR code scanner استفاده کنید.



اولین نامه

دوست عزیزم

بعضی از کارها و حرف‌ها خیلی شیرین‌اند، مثل وقتی که اولین بار چهار دست و پا رفتی، یا وقتی که با دست‌های کوچکت جایی را محکم گرفتی و بلند شدی. راستی می‌دانی اولین بار چه کلمه‌ای را به زبان آوردی؟ بابا، مامان‌ها همه‌ی این‌ها را می‌دانند. چون وقتی این کارها را کردی، آن‌ها خیلی خوشحال شدند.

دلت می‌خواهد باز هم بابا و مامان را خوشحال کنی؟

یک کاغذ و مداد بردار و گوشه‌ای بنشین. می‌دانم که هنوز نمی‌توانی خوب بنویسی. کاغذ را خط‌خطی کن و با صدای بلند بخوان: «مامان، بابا! من از این‌جا تا ستاره‌ها، تا آن طرف آسمان و اندازه‌ی دریا دوست‌تان دارم.»

زیر نوشته‌ات، شکل خودت را نقاشی کن. می‌توانی شکل بابا و مامان را هم بکشی. حالا تو نامه نوشته‌ای. این اولین نامه با خط خودت است. قشنگ‌ترین نامه‌ی دنیا.

مهری ماهوتی





روز خودم

● منیره هاشمی

سلام به کوله پشته
به هر چه هست در آن
به نیمکت و به میزم
به ناظم و دبستان

سلام من به پاییز
به آسمان، به این روز
روز خودم مبارک
سلام به دانش آموز



بزغاله ی شکمو

● مریم اسلامی

پروانه گفت: «ای وای
یک گل کنار جو!»
بزغاله رد می شد
پرسید: «گل؟ کو، کو؟»

پروانه با شادی
او را به آنجا برد
بزغاله یک دفعه
گل را جوید و خورد



کتابخوان نمونه

● اکرم السادات هاشمی

یه مورچه از قدیما
توی کتابخونه‌ست
بین همه مورچه‌ها
کتابخونِ نمونه‌ست

حالا دیگه پیر شده
عصا و عینک داره
هر جا می‌ره تو کیفش
کتابِ کودکِ داره



گردوهات کو؟

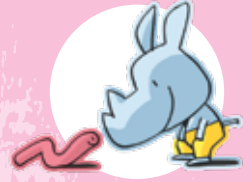
● سمیه بابایی

کلاغه گفت:
«آهای درخت گردو
برگا و گردوهات کو؟»

درخته گفت:
«تو دامن بهاره
بهار بیاد خودش برام میاره!»

کلاغه گفت:
«پس قار و قار می خونم
منتظر بهار خانم می مونم!»





کی بوق زد؟

ماهک صدای بوق شنید. صدا از توی نقاشی‌اش بود. پرسید: «کی بوق زد؟» کسی جواب نداد. خودش را هم کشید. ماهک گفت: «الان پیدایت می‌کنم!» این‌طرف و آن‌طرف را نگاه کرد. یک ماشین کنار خیابان ایستاده بود. جلورفت و گفت: «تو بوق زدی؟» ماشین گفت: «من بوق نزدم.»



از آن‌طرف یک ماشین می‌آمد. ماهک دست تکان داد. ماشین ایستاد. ماهک با اخم گفت: «تو بوق زدی؟»

ماشین گفت: «من بوق نزدم.» بعد هم گاز داد و رفت. ماهک اخم کرد و گفت: «اگر کسی بوق بزند، صدای بوقش را می‌بندم!»





یک مرتبه صدای بوق شنید.
بوق، بوق، بوق!
پسری سوار دوچرخه‌اش
بود. جلو می‌آمد و تندتند
می‌گفت: «برو کنار! بوق،
بوق، بوق!»
ماهک اخم کرد و راه را
بست. پسر گفت: «برو کنار!
بوق، بوق، بوق!»

ماهک گفت: «بوق زدن ممنوع است! مریض‌ها اذیت می‌شوند. بوق نزن!»
پسر پرسید: «پس چی کار کنم؟»

ماهک گفت: «توی دلت بوق بزن!»
پسر خندید و گفت: «باشد توی دلم بوق می‌زنم.»
آن وقت توی دلش بوق زد و رفت.
ماهک هم رفت.
ماهک یک تابلوی «بوق زدن ممنوع!» کشید و
توی دلش بوق زد و خندید!





تُپلی‌ترین گندم‌ها

● کلر ژوبرت ● تصویرگر: عاطفه ملکی‌جو

من «گنجشکو» هستم. هر روز لبه‌ی پنجره‌ی این خانه می‌نشینم. می‌دانی چرا؟ چون خانه‌ی امام حسن عسکری^(ع) است. امام برای من و دوستانم گندم می‌ریزد. من گندم می‌خورم بعدش همین‌جا می‌مانم تا به حرف‌های قشنگ او گوش کنم.

دیروز امام به کسی گفت: «کاری که دوست نداری بقیه بکنند، خودت هم نکن.» به لانه که برگشتم، برای مامانم تعریف کردم و گفتم: «چرا امام این را گفت؟ این را که همه می‌دانند!»

مامانم خندید و گفت: «مطمئنی هیچ‌وقت کاری نمی‌کنی که دوست نداری بقیه بکنند؟» خوب که فکر کردم، فهمیدم مامانم درست می‌گوید. برای همین امروز که پشت پنجره‌ی خانه‌ی امام نشستم، زود تُپلی‌ترین گندم‌ها را برداشتم، چون خوشم نمی‌آید دوستانم این کار را بکنند.

الآن هم منتظرم کسی پیش امام بیاید. آن‌وقت به حرف‌هایش خوب خوب گوش می‌کنم تا چیزهای جدید یاد بگیرم.



فرش عنکبوتی

• حبیب یوسف زاده • تصویرگر: لاله ضیایی





کتابخانه

۱۳ آبان تولد حضرت محمد (ص)

پیامبر عزیز ما محمد (ص)
تولدش مبارک خوش آمد

و تولد امام جعفر صادق (ع)

به او امام صادق (ع) می گفتند
چون بسیار راستگو بود.

۱۳ آبان روز دانش آموز

این روز بر همه ی
دانش آموزان شجاع مبارک.

۲۴ آبان روز کتاب و کتاب خوانی

من بدم بخونم قصه و شعر کودک
روز کتاب خوانی بر همگی مبارک

۴ آبان آغاز امامت مهدی (عج)

شده مهدی امام
گل نرگس سلام

یا امام حسن عسکری (ع)

۴ آبان شهادت امام عسکری (ع)

بابای مهدی بود این مهربان آقا
او رفت و مهدی شد حالا امام ما



آموزه نگاری

۱



عکاس: اعظم لاریجانی

۲



قو قول نان

وسایل لازم: مقوّا یا کارتن، قیچی، چسب چوب، مقداری حبوبات، قلم مو

۱. مقداری لوبیا چیتی، لوبیا سفید، لوبیا قرمز، دانه‌ی ذرت و دال عدس (عدس قرمز) آماده می‌کنیم.

۲. شکل یک خروس را روی مقوّا یا کارتن می‌کشیم و به کمک یک بزرگ‌تر دور آن را می‌بریم.

۳. روی شکل با قلم مو، چسب چوب می‌مالیم.

۴. اوّل چشم، بعد بقیه‌ی قسمت‌های بدن خروس را با دانه‌هایی که داریم پر می‌کنیم.

۵. دانه‌ها را با دقت و حوصله می‌چسبانیم تا یک کار زیبا و تمیز داشته باشیم.



۳



۴



با صدای بلند می‌گوییم!



سال قبل دختر کوچولو کلاس
اول بود.
زنگ تفریح یکی از بچه‌ها هُلش
داد و به او خندید.
ظهر شد.
دخترک به خانه برگشت.

ناراحت بود.
آرام گفت: «سلام».
مامان گفت: «من صدای یواشی را شنیدم
که خیلی غمگین بود!»
دخترک گفت: «من بودم»!



مامان کنار دخترک نشست و گفت:
«چی غمگین کرده؟ دوست داری
درباره‌اش حرف بزنیم؟»
دخترک به مامان نگاه کرد و گفت:
«خیلی!»
مامان گفت: «بگو!»



دخترک گفت: «يکى توى حياط هُلم داد. من زمين خوردم. او هم به من خنديد.»
مامان گفت: «من هم اگر کسى هُلم بدهد و به من بخندد، خيلى ناراحت مى شوم.»
دخترک پرسيد: «راست مى گويى مامان؟»
مامان گفت: «بله! تازه عصبانى هم مى شوم! تو چى؟ عصبانى نيستى؟»
دخترک گفت: «من الان ناراحتم، کمى هم عصبانى ام!»

مامان از دخترک پرسيد: «آن وقت
که زمين خوردى، دردت نيامد؟»
دخترک جواب داد: «خيلى! اما الان
خوب شده.»
مامان گفت: «خدارا شکر عزيزم.» و
موهاى دخترک را ناز کرد.



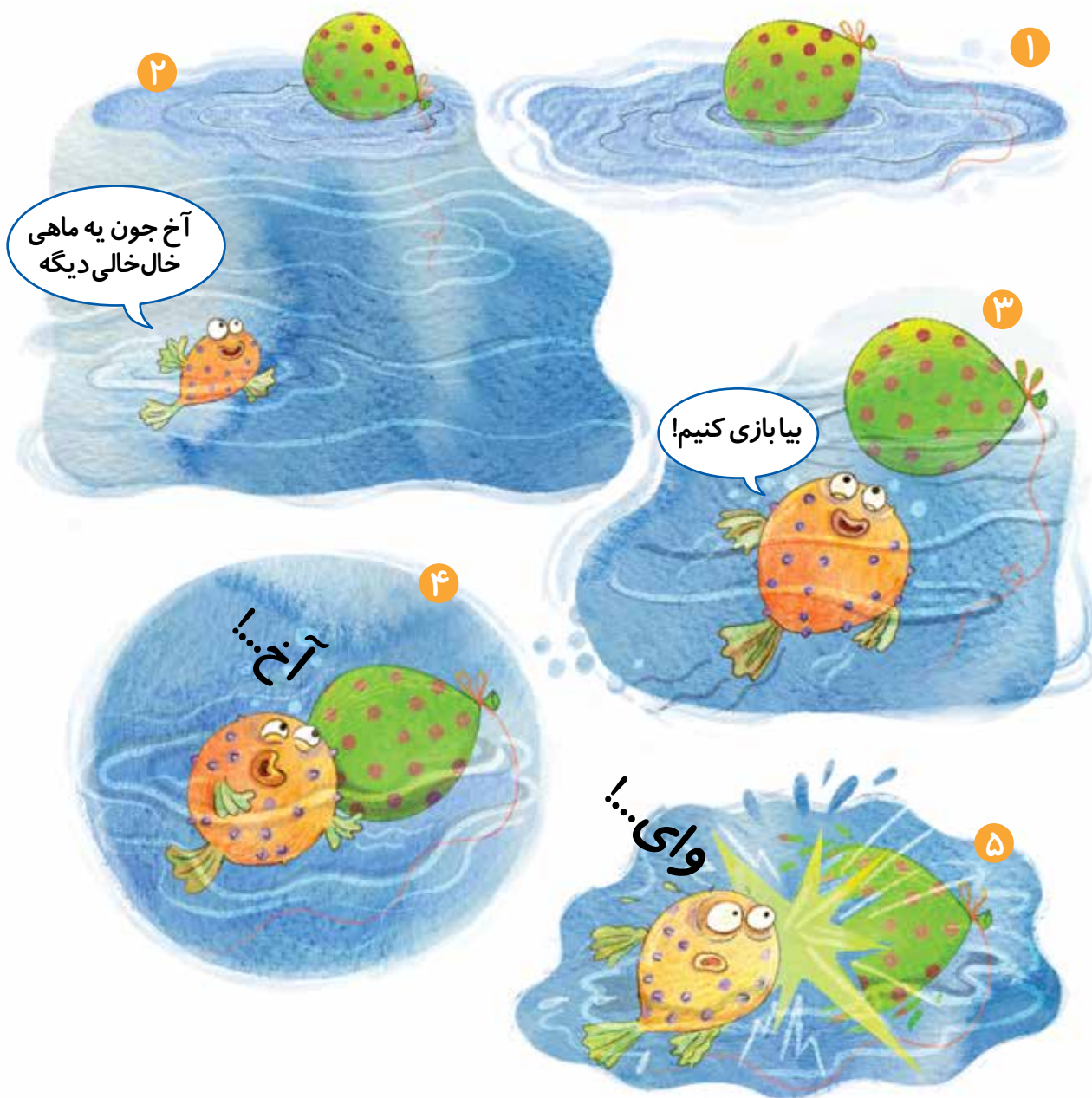
بعد مامان گفت: «خب! حالا بگو اگر باز هم
کسى تو را هل بدهد، چه کار مى کنى؟»
دخترک گفت: «اووم! به او مى گويم که
ناراحت مى شوم و دردم مى آيد.»
مامان پرسيد: «همين قدر آرام مى گويى؟»
دخترک خنديد و گفت: «نه! با صدائى بلند
بلند!»
مامان لبخند زد و گفت: «قبوله!»



ماهی خال خالی

● لیلا ملت دوست

● تصویرگر: گلنار ثروتیان



مدادرنگی‌ها توی اتاق گم شده‌اند.
آیا می‌توانی آن‌ها را پیدا کنی؟



خوب نگاه کن. بگو دُم موش کوچولو به کدام شماره می‌رسد؟



خیال‌های رنگی رنگی



رویا صادقی

بچه‌ها سلام! می‌دانید وقتی نقاشی‌های شما به دست ما می‌رسند چه سرنوشتی پیدا می‌کنند؟ من، معلّم نقاشی رشد کودک هستم. نقاشی‌های شما را با دقت می‌بینم. برای شما یک نامه همراه با برگه‌ی آموزشی می‌فرستم. شما را با چیزهای تازه‌ای در نقاشی آشنا می‌کنم. تعدادی از این نقاشی‌ها به نوبت در مجله چاپ می‌شود.



فاطمه زهرا برای متفاوت شدن نقاشی‌اش از تگه‌های کاموا استفاده کرده است.

رُزا بیگلری، ۷ ساله از تهران



محمد طاها مینویی، ۷ ساله از تهران



زهرا غفاری، ۷ ساله از کردکوی



شما هم می‌توانید مثل محمد طاها اطراف نقاشی‌تان را قیچی کنید. آن را روی کاغذی بچسبانید که از قبل رنگ کرده‌اید. بعضی وقت‌ها هم مثل رُزا می‌توانید مداد شمعی را چند بار روی کاغذ بکشید. بعد با مداد نوکی یا مثلاً سنجاق سر، شکل‌ها یا خراش‌هایی را روی نقاشی‌تان ایجاد کنید. شما هم می‌توانید چنین نقاشی‌هایی بکشید و برای ما بفرستید.



کاکلی

● محمود برآبادی

● تصویرگر: ساره محمدپور

اُردک دُم سفید منقارش را توی گل‌ها فرو برد. یک کِرم از میان آب و گل بیرون آورد.
اُردک کاکلی همان‌طور که او را تماشا می‌کرد، گفت: «بگ... بگ... آفرین!»
دُم سفید جایش را عوض کرد و باز هم یک کِرم
از میان آب و گل بیرون آورد.
کاکلی گفت: «بگ بگ بگ...»
دُم سفید با پاهایش علف‌ها را کنار زد. چند تا
کِرم دیگر بیرون آورد و خورد. سیر که شد،
رفت توی آفتاب نشست.
کاکلی گفت: «پس من چی؟ چرا به من ندادی؟»
این‌همه از تو تعریف کردم.»
دُم سفید گفت: «ممنون، ولی تو هم اگر به جای
حرف زدن دو تا نوک به زمین می‌زدی تا حالا سیر شده بودی!»



مدادِ پهلوان

یَک کار تاره

وسایل لازم: مداد، قیف، بطری خالی کوچک



۲. سرِ مداد را داخل بطری قرار دهید.

۱. قیف را در دهانه‌ی بطری بگذارید. به کمک قیف، بطری را پر از دانه‌های برنج کنید.



۴. ته مداد را بگیرید و بطری را بلند کنید.

۳. مداد را فشار دهید، طوری که تا ته بطری برود.

تا حالا مدادی به این پُرزوری دیده بودید؟

تصویرگر: سام سلامی
نظریه امانی

روبی و قارقاری



برویم سفر، کجا؟ به شهر تبریز

از نقطه‌ی شروع حرکت کن، به جاهای دیدنی شهر **تبریز** سر بزن! اسم خوراکی‌ها و سوغاتی‌های این شهر را یاد بگیر.

